

# سیمای احمد شاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن

-۲۳-

## سر نیپ رضا خان برسر دو راهی تاریخ

در ایران یک عقیده کلی (ولی آمیخته به اشتباه) حکم فرماست که همکاری با خارجیها امری است ناهطلوب و هر عملی که به کمک خارجیان (مخصوصاً به یاری روس و انگلیس) انجام گیرد خصلت و اصالت ملی خود را از دست می‌دهد. غلو ایرانیان در این زمینه بیگمان ناشی از تجربیات تلخ و تاریخی آنهاست زیرا در گذشته از این نوع همکاریها معمولاً سودی ندیده‌اند که سهل است زیان هم برده‌اند. انگلیسی‌ها در نهضت مشروطیت ایران (۱۹۰۶ میلادی) به آزادیخواهان کشور ما کمک رساندند ولی سال بعد (۱۹۰۷) همین ایران را با روسها تقسیم کردند! سوء ظنی که ایرانیان از تاریخ جنگهای قفقاز نسبت به دیپلماسی انگلستان داشتند ولی سیاست صحیح و آزادیخواهانه بریتانیا در عرض نخستین ماههای انقلاب مشروطیت آن سوء ظن را تا حدی از بین برده بود، پس از عقد قرارداد تقسیم ایران میان روس و انگلیس در ۱۹۰۷، دوباره زنده شد و تا آخرین سالهای جنگ جهانی اول ادامه یافت. بسته شدن قرارداد ۱۹۱۹ میان حکومت و ثوقالدوله و دولت انگلیس، بدگمانی سنتی ایرانیان را نسبت به انگلستان (که هیچ‌گاه از ذهن مردم این کشور بیرون نرفته بود) به یک اوج استثنائی که تا آن تاریخ نظیر نداشت رساند و محیط ظن آلودی در این کشور بوجود آورد که در آن هر گونه تماس و نزدیکی با نمایندگان سیاسی بریتانیا عملی مشکوک (و حتی خائفانه) تلقی می‌شد.

غلو و وسواس ملی در این باره خیلی خطرناک است زیرا جلو آزادی عمل وطن پرستان را می‌گیرد و جرئت انجام کارهای مؤثر را که با نظر عوام الناس مفایر است از آنها سلب می‌کند. رهبران واقع بین (اعم از نظامی یا غیر نظامی) اکثراً برای نجات کشور خویش مجبور به استمداد و اخذ کمک از خارجیان هستند ولی اگر افکار عمومی که در نتیجه تبلیغات شدید ناسیونالیستی ملتهب شده است هر نوع همکاری با بیگانگان را به چشم شک و بدگمانی

بنگرد ، در آن صورت وظیفه رجال ملی یا پیشوایان انقلابی که در لحظات خاصی از تاریخ کشور خود مجبور به این نوع همکاریها هستند حقیقتاً زار و دشوار می شود . غالباً دیده شده است که بعضی از این رجال که قوت اراده نداشته اند از ترس اینکه مبادا دچار تکفیر عوام الناس یا متهم به همکاری با خارجیان گردند ، به سوی عوام فریبی کشیده شده اند و مصالح عالی مملکت را برای حفظ نام و وجهه خود فدا کرده اند !

ضرورتهای تاریخی گاهی عرصه عمل را چنان بر عاملان میهن پرست تنگ می کند که ایشان نه تنها ناچار می شوند از نظر فکری با خارجیان همکاری کنند ، بلکه در عین حال مجبور می شوند که از کمکهای مادی همان خارجیان ( به شکل پول نقد ، اسلحه ، خواربار و مهمات ) نیز استفاده کنند و این نوع ابزارها را در راه حفظ استقلال و نجات میهن خود بکار اندازند . توجه به اوضاع و شرایط خاصی که خالق این گونه ضرورتها هستند و در لحظاتی ویژه از تاریخ یک ملت همکاری با خارجیان را امری اجتناب ناپذیر می سازند ، فوق العاده مهم است و شرط انصاف هم همین است که قضاوت نسلهای آینده درباره اعمال گذشتگان با توجه به همین اوضاع و شرایط خاص که در زمان وقوع یک حادثه تاریخی حکمفرما بوده است صورت گیرد . مردم ایران به حق عمل و وثوق الدوله و نصرت الدوله و صادم الدوله را که برای بستن قرارداد ۱۹۱۹ از انگلیسی ها پول گرفتند محکوم کرده اند و تا موقعی که وجدان و شعور ملی در این مملکت باقی است کاری که این سه وزیر کرده اند چیزی جز خیانت و رشوه گیری تلقی نخواهد شد . اما در مواردی که پای نهضتهای اصیل ملی ( نظیر نهضت مشروطیت ایران ) یا اعمال نجات بخش نظامی ( نظیر کودتای سوم اسفند ) یا مبارزات وسیع جهانی ( نظیر جنگ علیه هیتلر ) در کار است و رهبران این نهضتها برای تحقق بخشیدن به هدفهای بزرگ خود احساس نیاز می کنند که باید دست همکاری خارجیان را که به سوی آنها دراز شده است بفشارند و احیاناً کمکهای مادی از همان خارجیان بستانند ، در آن صورت ( به شرطی که اصول و هدفهای ملی مورد معامله قرار نگیرند و کمکهای دریافت شده منحصرأ به مصرف احتیاجاتی که برای پیشرفت مقصد نهائی لازم است برسد ) اعمال رهبرانی که این گونه همکاریها را انجام می دهند نه تنها قابل تخطئه نیست بلکه به حقیقت شایسته تقدیر است . بگذارید از همین دوران معاصر خود ( قرن بیستم ) مثال بزنم :

در جریان جنگ جهانی دوم ، موقعی که فرانسه سقوط کرد ، یکی از افسران نسبتاً گمنام این کشور ( سرهنگ شارل دوگل ) به کمک سفیر انگلستان در پاریس به لندن برده شد و در آنجا بساط نهضت مقاومت فرانسویان را علیه آلمانها دایر کرد . این مرد واقع بین که از همکاری با انگلیسی ها در لحظه اضطرار نهراسید و برای اداره تشکیلات مقاومت فرانسویان ( در خارج از مرزهای فرانسه ) دریافت کمکهای عالی از اعتبارات سری انگلستان را عیب و ننگ نشمرد ، سر انجام ( پس از خاتمه جنگ ) به مقام رهبری ملت فرانسه رسید و عظمت سیاسی و نظامی کشورش را در اروپا تجدید کرد . ( ۱ )

۱ - خود او در خاطراتش می نویسد : « ... کابینه فرانسه تصمیم گرفت تسلیم شود و

خود روسها در همین جنگ جهانی دوم برای اینکه هیتلر را شکست دهند میلیاردها پول به صورت اسلحه و خواربار و مهمات از دشمنان مسلکی خود ( آمریکا و انگلستان ) دریافت کردند و همکاری با دولتهای سرمایه دار غرب را ننگ نشمرند . حتی بالشویک - های قدیم ، موقعی که انقلاب روسیه شروع شد ، موفقیتهای اولیه خود را به کمکهای مؤثر مالی که از اولیای آنروزی آلمان امپریالیست دریافت می کردند مدیون بودند . واقع بینی و تهود سیاسی لنین در اخذ این کمکها حقیقتاً عجیب و حیرت انگیز است و اسناد مهمی که در این باره در پایان جنگ جهانی دوم بدست متفقین افتاد ، از حقایقی پرده برمی دارد که اگر این اسناد نبودند تقریباً باور نکردنی به نظر می رسید . ( ۱ )

مسافرت لنین از سویس به روسیه در قطار سر بسته ( به کمک آلمانها و با استفاده از تسهیلاتی که اولیای نظامی آلمان در اختیارش گذاشته بودند ) جزء حقایق پیش پا افتاده جنگ جهانی اول است و احتیاج به شرح و تفصیل ندارد . روابط بعدی وی با آلمانها ( دشمنان خونی کمونیزم ) و آن رئالیزم سیاسی که در این باره از خود نشان داد نبوغ و استعداد فطری اش را برای رهبری انقلاب روسیه به بهترین وجهی مسجل می سازد . اسناد سری وزارت امور خارجه امپراطوری آلمان نشان می دهند که کمکهای مالی آلمانها به لنین

از آلمانها تقاضای آتش بس بکند . آن شب دیر وقت به هتل محل اقامت سر رونالد کمپل ( سفیر کبیر بریتانیا در پاریس ) رفتم و به او گفتم که می خواهم به لندن بروم . اندکی بعد ژنرال سر ادوارد لوی اسپیرز ( افسر رابط انگلیس ) از راه رسید و پس از اطلاع برماجرا گفت که مرا در این سفر همراهی خواهد کرد .... هواپیمای حامل ما پس از سوخت گیری در فرودگاه جرزی به سوی لندن پرواز کرد و بعد از ظهر آنروز در فرودگاه لندن به زمین نشست . ژنرال اسپیرز مرا مستقیماً به خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت ( مقر نخست وزیر انگلستان ) هدایت کرد . چرچیل در این ساعت از کار روزانه فراغت یافته بود و در باغچه حیاط هواخوری می کرد . برای نخست وزیر انگلستان توضیح دادم که آمده ام تا دوش به دوش انگلیسی ها به نبرد علیه آلمانها ادامه دهم و برای پیشرفت این منظور خیال دارم يك کمیته ملی به شرکت فرانسویانی که مخالف تسلیم هستند در خارج از فرانسه دایر کنم و مطمئنم که بسیاری از شخصیت های مهم فرانسوی با میل و رغبت به این کمیته ملحق خواهند شد .... چرچیل به من تبریک گفت و مخبر مخصوص بی . بی . ئی را برای روز بعد در اختیارم گذاشت ....

۱ - در اوج بمبارانهای شدید آلمان برای اینکه اسناد و آرشیوهای محرمانه وزارت امور خارجه از بین نرود همه آنها را به دستور فن ریبن تروب ( وزیر خارجه آلمان نازی ) از برلین خارج و در پنج پناهگاه مستحکم در دل کوهستانهای هارتز مخفی کردند . در همین مخفی گاهها بود که نیروهای فاتح آمریکا به آنها دست یافتند . منتخبی از مهمترین این اسناد بعداً در مجله مسائل بین المللی انگلستان و روزنامه مروف آلمانی دی ولت ( Die Welt ) منتشر شد .

(که از سال ۱۹۱۴ شروع شده بود) حتی پس از پیروزی بالشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ نیز ادامه یافت.

لنین به دلایلی که مهمترین آنها تثبیت وضع داخلی حکومت جدید بود روسیه را از میدان جنگ خارج و با این عمل که اساساً به نفع بالشویک‌ها بود فکر فرماندهی ارتش آلمان را هم در جبهه خاور آسوده کرده بود. اما اگر حکومت بالشویکی روسیه سقوط می‌کرد حکومت بعدی ممکن بود با متفقین (انگلستان و فرانسه) کنار آید و نبرد در جبهه خاور از سر گرفته شود. علت حمایت صمیمانه آلمانها از لنین همین بود و بس. اما لنین هم که در فن و حرفه خود ماهر بود از این فرصت تاریخی استفاده کرد و با اخذ کمکهای مالی و نظامی از دشمن پایه‌های حکومت خود را که در آن تاریخ به شدت متزلزل شده بود محکم و پا برجا ساخت. در نخستین ماههای بعد از انقلاب اکتبر، دولت‌های انگلستان و فرانسه مثل ریگ پول خرج می‌کردند که لنین و دار و دسته او را از کار برکنار و جبهه خاور را مجدداً بازکنند. مساعی آلمانها برای جلوگیری از این وضع اذاسنادی که در زیر نقل می‌شود به خوبی آشکار است:

در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ معاون وزارت خارجه آلمان (فن بوش) به وزیر مختار آن کشور در برن (فن رومبرگ) تلگراف کرد: « بنا به اطلاعاتی که دریافت شده، حکومت بالشویکی روسیه که تازه در پتروگراد روی کار آمده، با اشکالات و خیم مالی روبروست. بنابراین صلاح در این است که هر چه زودتر وجوه لازم از حساب مخصوص ما در سویس برای آنها فرستاده شود...» (۱)

چند روز بعد از ارسال این تلگراف بود که معاون اول وزارت امور خارجه آلمان (فن کولمان) به رابط سیاسی خود در ستاد فرماندهی آلمان تلگراف کرد:

«... بدون کمکهای مداوم ما به بالشویک‌ها (که از مجاری مختلف به دستشان رسانده‌ایم) لنین و همکاران او هرگز نمی‌توانستند روزنامه «پراودا» را که در حال حاضر ارگان رسمی حزب آنها شده است دایر کنند، یا اینکه تشکیلات حزبی خود را وسعت دهند. ولی به هر تقدیر، بالشویک‌ها اکنون به مسند قدرت رسیده‌اند و مشکل بقوان پیش بینی کرد که تا کی در این مقام باقی خواهند ماند. (۲) لنین و همقطارانیش بیش از هر چیز دیگر به صلح و آرامش نیازمندند تا موقعیت تازه به چنگ افتاده خود را استحکام بخشند. از آن طرف، مصلحت ما مطلقاً ایجاب می‌کند که تا موقعی که اینان در رأس کارند از فرصتی که به‌دستمان افتاده است برای استقرار آتش بس در جبهه خاور و سپس در صورت امکان برای ایجاد صلح میان آلمان و روسیه استفاده کنیم زیرا دوران تفوق بالشویک‌ها ممکن است خیلی کوتاه باشد و عمر حکومت چند روزه آنها در آتیه‌ای نزدیک بسررسد...»

- ۱ - سند شماره ۹۲ در منتخب اسناد سری وزارت امور خارجه آلمان - مأخوذ از کتاب ز. آ. ب. تسمان تحت عنوان: آلمان و انقلاب روسیه ۱۹۱۸ - ۱۹۱۵.
- ۲ - در آن تاریخ در اغلب کشورهای دنیا (منجمله در آلمان) این عقیده کلی حکمفرما بود که رژیم کمونیستی روسیه بیش از چند ماه دوام نخواهد کرد و از بین خواهد رفت.

در هفدهم مه ۱۹۱۸ فن میرباخ (اولین سفیر کبیر آلمان در روسیه کمونیست) به وزارت امور خارجه متبوع خود تلگراف کرد: «... من کماکان مشغول مبارزه برای درهم شکستن تشبثات متفقین و حمایت از بالشویکها هستم. ولی بهر تقدیر فوق العاده خوشوقت خواهم شد که دستور روشن و قطعی به من داده شود که آیا با در نظر گرفتن وضع عمومی روسیه، مجاز هستم در صورت لزوم مبالغ هنگفت تری برای حفظ منافعمان در این کشور خرج کنم یا نه؟»

جوابی که فن کولمان به این تلگراف داده بی نهایت مهم و جالب است: «... به شما اختیار داده می شود که هر قدر لازم شد پول خرج کنید زیرا مصالح عالی آلمان جداً اقتضا دارد که بالشویکها سراسر کار باقی بمانند. اعتبار محرمانه «رتیزلر» کاملاً در اختیارتان گذاشته می شود. اگر باز به پول بیشتری احتیاج دارید تلگراف کنید...»

دو هفته بعد فن میرباخ دوباره تلگراف کرد: «... به علت رقابت شدید متفقین سه میلیون مارک درماه برای تأمین احتیاجات لنین لازم است...» و برلین اجازه لازم را صادر کرد.

در پنجم ژوئن ۱۹۱۸ **تراوت مان** (رئیس سیاسی وزارت امور خارجه) یادداشتی به وزیرداری امپراطوری آلمان تسلیم کرد که مفاد آن بی نهایت جالب است. او در این یادداشت می نویسد: «... در عرض ماههای اخیر که دیپلماتهای متفقین دائماً در کوشش و تکاپو بوده اند که نمایندگان حزب بالشویک را در «مجلس شورای دهقانان و کارگران» با پول بخرند و آنها را وادار به قبول شرایط متفقین سازند، سفیر کبیر ما در پترزبورگ، گفت فن میرباخ، برای خنثی کردن این تشبثات ناچار شده است مقادیری هنگفت پول خرج کند... از این جهت اعتباراتی که ما تاکنون برای خرج کردن در روسیه در اختیار داشتیم تمام شده است و لازم است که وزیر داری امپراطوری آلمان اجازه دهند که اعتبار مجددی برای مصارف آتی در روسیه در اختیارمان قرار گیرد. با توجه به هزینه های هنگفتی که در پیش است میزان اعتبار جدید دست کم باید در حدود چهل میلیون مارک باشد...» (۱)

در یازدهم ژوئن ۱۹۱۸ معاون وزارت داری آلمان به این یادداشت پاسخ مثبت داد و نوشت: «... اعتباری را که درخواست کرده اید (چهل میلیون مارک) بی آنکه احتیاج به ذکر ارقام ریز یا توضیح مصارف پیش بینی شده همین طور می پذیریم و به خزانه داری کل دستور خواهیم داد که آن را هر چه زودتر در اختیارتان بگذارند...» (۲)

در سرتاسر این دوره تاریخی (شش ماه اول انقلاب) که حزب کمونیست روسیه برای حفظ موجودیت خود و تحکیم پایه های رژیم جدید می جنگید، تمام این پولها با اطلاع لنین به مصارف لازم می رسید. او در این تاریخ که روسیه در گرداب ورشکستگی مالی و نظامی افتاده بود چاره ای جز همکاری با آلمانها و اخذ کمکهای مالی از اولیای نظامی آن کشور نداشت. به عبارت دیگر، ضرورت تاریخ لنین کمونیست را ناچار کرده بود که با دشمنان

۱ - سند شماره ۱۳۳ در مجموعه اسناد سری وزارت امور خارجه آلمان - ص ۱۳۳.

۲ - سند شماره ۱۳۵ - در همین مجموعه.

سنتی کمونیزم ( امپریالیست‌ها و میلیتاریست‌های آلمان ) برای درهم شکستن ارتجاع داخلی کنارآید و از متلاشی شدن تشکیلات جوان کمونیستی روسیه که هنوز شالوده‌اش سفت نشده بود جلوگیری کند . و با اینهمه ، لنین هرگز خود را به آلمانها فروخت بلکه در اولین فرصت تمام آن امتیازاتی را که اجباراً و تحت فشار سرنیزه آلمانها به آنها بخشیده بود پس گرفت و با تثبیت پایه‌های حکومت بالشویکی در روسیه ارتشی در آن کشور بوجود آورد که بیست سال پس از مرگش موفق به فتح برلین و درهم شکستن قدرت میلیتاریزم آلمان گردید .

آخرین مثال را از کشور خود می‌زنیم : در دومین سال جنگ جهانی اول که ایران تحت اشغال نظامی نیروهای متحارب ( عثمانی - روسیه - انگلستان ) قرار داشت و همه می - دانستند که با فتح روسیه تزاری در این جنگ ، ناقوس فنای ایران نواخته خواهد شد ( زیرا نصف بیشتر فراخنای ارضی این کشور تحت پیمان‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ منعقد در پترزبورگ و قسطنطنیه قرار بود پس از خاتمه جنگ به روسیه داده شود ) جمعی از وطن پرستان ایرانی که قلباً مایل بودند امپراطوری آلمان ( دشمن نیرومند روسیه ) فاتح گردد ، حکومتی مهاجر تحت قیادت مرحوم مدرس اصفهانی و سلیمان میرزا قاجار و برخی دیگر از رجال سرشناس ایرانی تشکیل دادند و پای این حکومت طرفدار آلمان تا کرمانشاه هم کشیده شد و در آنجا کابینه‌ای سیار که نخست وزیرش نظام السلطنه مافی و وزیردادگستری‌اش مرحوم مدرس بود تشکیل شد . بعدها عده‌ای از بیخبران که از رموز سیاست جهانی بی‌اطلاع بودند و نیت پاک مرحوم مدرس را دانسته یا ندانسته سوء تعبیر می‌کردند ، در مجلس شورای ملی به او تاختند که چرا در جنگ جهانی اول با آلمانها همکاری می‌کرده است . مدرس جواب داد :

.... در قضیه مهاجرت خود آقای رئیس‌الوزراء کنونی ( ۱ ) هم با ما موافق بودند . بنده و آقای سلیمان میرزا و جمعی دیگر جزء مهاجران بودیم . یک مشت از آقایان عقیده داشتند که این مهاجرت به صلاح و صرفه مملکت است . مشت دیگر معتقد بودند که به ضرر مملکت است . مسائل سیاسی عموماً نظری و نسبی است و هر کسی یک جور عقیده‌ای دارد . در هر صورت سیاسیون مملکت دو دسته شدند . من از آن دسته بودم که عقیده داشتند مهاجرت به خیر و صلاح مملکت است به مهاجرت رفتیم و هرگز از کسانی که عمل ما را به صلاح مملکت نمی‌دانستند غیبت و بدگویی نکردیم . خودم صاحب عقیده بودم و رفتم . پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم ....

یکی از نمایندگان : خیانت کردید .

زننگ شد بد مؤتمن الملك پیرنیا رئیس مجلس ( دم حال خطاب به آن نماینده ) : آقا به شما اخطار می‌کنم که به نماینده مجلس توهین نکنید ، استعمال کلمه خیانت از وظایف و اختیارات محکمه است ( نمایندگان : صحیح است ) .

مدرس : .... نه خیر خیانت نکردیم . برای انجام هدف پول لازم داشتیم و خرج هم کردیم و خسارت‌هایی هم وارد شد . الان هم که خدمت آقایان ایستاده‌ام هنوز بر سر این عقیده باقی هستم که این کارما ( تشکیل حکومت مهاجر ) متضمن فواید سیاسی بود . حالا چه

کسی باید تشخیص بدهد که این کار من خوب بوده است یا بد؛ بلی اگر محکمه‌ای صالح رأی داد که در عمل خود مقصر بوده‌ام آن وقت البته باید مرا مجازات کرد... (۱)

از مجموع اسناد و شواهد تاریخی که تا اینجا نقل شده است شاید بتوان با اطمینان خاطر نتیجه گرفت که همکاری با دولتهای خارجی، در تحت بعضی شرایط استثنائی، ابدأ هیب نیست و زمامدارانی که به نام مصالح عالی کشور خود تن به این همکاریها می‌دهند هیچ لازم نیست که عامل یا دست نشانده دولتهائی باشند که از آنها کمکهای مادی یا معنوی دریافت می‌کنند. دو گل که در زمان جنگ همه نوع کمک از انگلیسی‌های گرفت در عرض بیست سال گذشته (تا موقعی که چشم از این جهان فرو بست) بزرگترین و سرسخت‌ترین حریف انگلستان در صحنه سیاستهای اروپائی بود. و لنین هم چنانکه دیدیم با وصف تمام آن کمکهای که از امپریالیستهای آلمان دریافت کرده بود، ذره‌ای از اصول و هدفهای بنیانی خود منحرف نشد. مدرس اصفهانی، به اقرار صریح خود، از پولها و کمکهای ذقیمت آلمانها در جنگ جهانی اول همه جور استفاده کرد ولی تاکنون کسی نتوانسته است مدرکی ارائه دهد که او، با وصف تمام این همکاریها با یک دولت بیگانه مسیحی، ذره‌ای از فکرایران غافل بوده یا اینکه از وظایف بنیانی خود (به عنوان پاسدار استقلال و عظمت ایران) ذره‌ای عدول کرده است.

\* \* \*

روابط سر تپ رضاخان سواد کوهی با انگلیسی‌ها در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، از نوع همین روابطی بود که لنین با آلمانها، دو گل با انگلیسی‌ها، و کمال آتاتورک بالشویکها داشت. (۲) این گونه رابطه‌ها در تحت اوضاع و جریانهائی که ناشی از فشار نیروهای نامرئی تاریخ هستند و عوض کردنشان به سادگی امکان پذیر نیست، بر رهبران و نخبه‌هایی که رسالتی در صحنه تاریخ دارند تحمیل می‌شوند و خوشبخت آن رهبری که بتواند از این رابطه‌ها و از این جریانه‌ها برای حفظ استقلال کشور خود و تأمین آتیه ملتش استفاده کند.

رضا شاه مردی بود صریح‌اللهجه و با آن شجاعت و یکدندگی قابل تقدیس که داشت هرگز حقایق زندگانی خود و تماس‌هایی را که با فرماندهان انگلیسی مقیم ایران در آستان کودتای سوم اسفند داشته است کتمان نمی‌کرد. یک بار در دوران نخست وزیری که هنوز به سلطنت ایران نرسیده بود در حضور جمعی از رجال و سنایید کشور به همین موضوع که انسان در شرایط خاصی ممکن است برای حفظ استقلال مملکت از نفوذ و قدرت بیگانگان استفاده کند بی‌آنکه مطیع و مجری او امر آنها گردد، اشاره کرد و با تقبیح از اعمال کسانی که خود را در مقابل پول و مقام به خارجیها می‌فروشد اظهار داشت: «... مثلاً ببینید، خود مرا انگلیسی‌ها تقویت کردند تا روی کار آمدم. ولی از روزی که روی کار آمدم دیگر برایم

۱ - از صورت جلسه مذاکرات مجلس (آغاز دوره ششم).

۲ - در جنگ استقلال ترکیه، نزدیکترین همکاری ممکن میان کمونیستهای روسیه (تحت ریاست لنین) و نیروهای ملی ترکیه (تحت ریاست ژنرال کمال پاشا - کمال آتاتورک بمدی) بوجود آمده بود. ترکیه و شوروی در این تاریخ هر دو دشمن انگلستان بودند.

انگلیس مطرح نبود بلکه فقط ایران و خدمت به ایران را در نظر داشتیم...  
 دو تن از دوستان بسیار نزدیک سردار سپه در آن تاریخ ( مرحومین دولت آبادی و  
 مصدق السلطنه) هر دو این مطلب را با اندک تفاوتی در خاطرات خود نقل کرده اند. شرح  
 این موضوع به مقدمه کوتاهی نیازمند است :

### دفتر سیاسی سردار سپه و اعضای هشتگانه آن

در دوران نجست وزیری سردار سپه (شاهنشاه فقید) که توده ملت و رجال مهین پرست  
 کم کم به ارزش خدمات بزرگ این پیشوای نظامی پی می بردند و احساس می کردند که نگاهداشتن  
 وی در مسند قدرت برای حفظ استقلال و تجدید عظمت ایران ضرورت حیاتی دارد ، برای  
 اینکه از اشتباهات غیر ارادیش در صحنه سیاست ، که معمولاً به نفع دربار قاجار تمام شد ،  
 جلوگیری کنند - زیرا می دیدند که این نظامی بی ریا غالباً بی آنکه چنین قصدی داشته  
 باشد با اعمال خشونت نظامی بهانه بدست مفرضان و دشمنان می دهد تا ذهن ملت را برضدش  
 بیاشوبند - درصدد برآمدند که برای هدایت اعمال سیاسی وی شورائی (یا به اصطلاح متداول  
 امروزی نوعی دفتر سیاسی) مرکب از دوستان بیغرض که هم مورد اعتماد سردار سپه و هم  
 مورد قبول ملت باشند تشکیل دهند و نگذارند که این نظامی مقتدر ( ولی نورسیده به عرصه  
 سیاست ) اشتباهاتی به نفع دشمنانش مرتکب شود . نحوه تشکیل این دفتر سیاسی را حاج  
 میرزا یحیی دولت آبادی که خود از اعضای هشتگانه آن بوده است بدین سان در خاطراتش  
 شرح می دهد :

« .... در یکی از این روزها (که دربار سلطنتی به شدت مشغول توطئه علیه سردار  
 سپه بود) روزی یکی از تجار تجدد خواه که مدتی در خارجه بوده است و اکنون در تهران  
 میان تجار عنوانی دارد و با سردار سپه نیز مربوط است، نزد نگارنده آمده و برای سردار -  
 سپه دلسوزی می کند که این مرد می خواهد خدمتی به وطنش بکند اما دشمنانش سخت برای  
 او اسباب چینی می کنند و حواسش را پریشان نموده اند و کارش محکم نیست و شاید از میان  
 برود و اگر رفت حقیقتاً جای افسوس است زیرا غیرممکن است به این زودی بتوان مرد با  
 عزم و اراده ای مانند او بدست آورد . چقدر خوب می شد اگر رجال مهم مملکت با او هم خیال  
 شده و تنهایش نمی گذاشتند تا او نیز می توانست با فکر راحت و اطمینان خاطر قدمی بردارد  
 و کاری از پیش ببرد...»

به این مرد خیر خواه جواب دادم که سردار سپه باید یک مجلس مشاوره خصوصی داشته  
 باشد و در کارهای مملکتی با رجال مجرب مشورت کند . طرف جواب داد که پیشنهاد شما  
 بسیار معقول و خیر خواهانه است خواهش می کنم نام اشخاصی را که برای این کار مناسب  
 می دانید بنویسید و به من بدهید تا به حضور سردار سپه ببرم و او را حاضر کنم که از میان  
 آنها عده ای را انتخاب کند و یک کمیته مشورتی برای خود تشکیل دهد . نگارنده نام پانزده  
 نفر از رجال دولت را نوشته و به آن شخص دادم که پیش سردار سپه ببرد . بعد از دو روز  
 خیر رسید که سردار سپه به میل و انتخاب خود هشت نفر از میان آن پانزده نفر را برای  
 عضویت مجلس مشورتی (= دفتر سیاسی) برگزیده و از همه شان دعوت کرده است که برای  
 تشکیل اولین جلسه شورا به منزل شخصی وی بروند . اعضای انتخاب شده عبارت بودند از:



- |                                           |                                            |
|-------------------------------------------|--------------------------------------------|
| ۱ - میرزا حسن خان مستوفی الممالک          | } شش تن نماینده مجلس                       |
| ۲ - میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا       |                                            |
| ۳ - دکتر محمدخان مصدق السلطنه             |                                            |
| ۴ - آقا سیدحسن تقی زاده                   |                                            |
| ۵ - میرزا حسین خان علاء                   |                                            |
| ۶ - حاج میرزا یحیی دولت آبادی             | } و دو تن از رجال مملکت که عضو مجلس نبودند |
| ۷ - حاج مهد یقلی خان هدایت (مخبر السلطنه) |                                            |
| ۸ - میرزا محمد علی خان فروغی (ذکاء الملک) |                                            |

دولت آبادی به خاطرات خود ادامه می دهد:

«... جلسات این شورا هر چند شب یکمرتبه در خانه یکی از اعضاء منعقد می شد و چند ساعته طول می کشید. رئیس الوزراء (سردار سپه) هر جا بود، و هر قدر کار داشت، باز به طور منظم در جلسات این شورا شرکت می کرد و در کارهای جاری، مخصوصاً در امور مالی و اقتصادی، صحبت می داشت و گاهی هم جلسات شورا در آخرین ساعات شب در منزل شخصی خود وی (سردار سپه) منعقد می شد و پیشخدمتها و دربانها که فرد فرد اعضا را می شناختند هیچ کس دیگر را راه نمی دادند...» (۱)

در یکی از این شبها که جلسه دفتر سیاسی در منزل دکتر مصدق السلطنه منعقد شده بود و صحبت حضار در حول سوابق سیاسی بعضی از رجال کشور که با فروش حق حاکمیت ایران به بیگانگان صاحب آلف و الوف شده بودند دور می زد، سردار سپه با تقبیح از اعمال این گونه اشخاص، جمله ای را که در سطور بالا نقل شد بر زبان آورد. دولت آبادی در خاطراتش می نویسد:

«... سردار سپه به علت آن روحیه نظامی که دارد حرفهای خود را صریح و به اصطلاح عوام پوست کنده می زند چنانکه در یکی از جلسات مجلس مشاوره خصوصی که در خانه دکتر محمدخان مصدق السلطنه منعقد بود صحبت از وطن پرستی به میان آمد، او گفت: مثلاً خود مرا انگلیسی ها روی کار آوردند ولی وقتی روی کار آمدم فقط به وطنم خدمت کردم...» (۲)

عین این مطلب را دکتر مصدق با مختصر تفاوتی در خاطرات خود (سالنامه دنیا - سال هشتم - ص ۸۵) بدین سان نقل کرده است:

«... به خاطر دارم که سردار سپه نخست وزیر در منزل من با حضور مرحومان مشیر - الدوله و مستوفی الممالک و حاج میرزا یحیی دولت آبادی و آقایان مخبر السلطنه هدایت و تقی زاده و علاء اظهار کرد، مرا انگلیسی ها آوردند ولی ندانستند با چه کسی سر و کار دارند...»

۱ - حیات یحیی (خاطرات حاج میرزا یحیی دولت آبادی) - جلد ۴، ص ۳۳۵ -

## کاندیدهای فرماندهی کودتا

مشکلات نظامی ایران در آستان کودتای سوم اسفند فراوان بودند. با سقوط روسیه تزاری بودجه لشکر ایران که سابقاً به وسیله بانک استقراضی روس تأدیه می شد قطع شده و پرداخت آن ( از قرار مابقی يك صد هزار تومان به پول آن زمان ) به گردن انگلیسی ها افتاده بود. بنابراین حقوق و جیره ماهیانه قزاقان ایرانی را در عرض این يك سال ونیم که ازامضای قرارداد می گذشت عملاً انگلیسی ها می پرداختند و به اصطلاح سر کیسه را در دست داشتند. اما به تدریج که شانس تصویب قرارداد ۱۹۱۹ از بین رفت و مستشار مالی بریتانیادار ایران (آرمیتاژ اسمیت) که قرار بود مواد مالی این قرارداد را اجرا و پرداختهای نظامی انگلستان را به تدریج استهلاك کند، به لندن بازگشت اولیای خزانه داری انگلستان جداً تصمیم گرفتند که پرداخت مقرری ماهیانه نیروهای مسلح ایران را قطع کنند. این تصمیم در عرض ماههای دی و بهمن ۱۲۹۹ به معرض اجرا گذاشته شد و اولین نتیجه اش ازهم گسستن شیرازه امور مالی لشکر قزاق ایران بود. نفرات این لشکر که در این تاریخ برای مدتی نزدیک به دو ماه از دریافت حقوق و جیره و پوشاک محروم مانده بودند روحیه ای مایوس و بسیار خطرناک داشتند و فرماندهان نظامی بریتانیا در ایران به حق می ترسیدند که افراد این لشکر گرسنه سرانجام با کمونیست ها همدست شوند و به محض دوردشن قوای انگلیس از قزوین، به تهران حمله کنند. عده ای از افسران ضد کمونیست این لشکر، و در رأس آنها سر تیپ رضاخان سواد کوهی، حاضر بودند نفرات خود را به سوی تهران سوق دهند و حکومت مرکزی را که در چشم آنها مسئول تمام این بدبختی ها بود سرنگون سازند. ولی قوای نظامی بریتانیا (نورپر فورت) جاده قزوین و تهران را سد کرده بودند و لشکر قزاق ایران که در فریه آق بابا (مجاور اردوگاه نظامی انگلیس) - تقریباً به حال محاصره افتاده بود برای حمله به تهران جز اینکه از وسط قوای بریتانیا بگذرد راه دیگری نداشت و انگلیسی ها هم اجازه عبور این نفرات را به همین سادگی نمی دادند زیرا هنوز از افکار و خیالات باطنی فرماندهان لشکر قزاق (که سالها زیر دست افسران روسی کار کرده بودند) اطمینان قطعی نداشتند و می ترسیدند که اینان پس از ورود به تهران با کمونیست ها و آشوب طلبان مرکزی همدست شوند و راه ورود کمونیستهای شمال را به پایتخت باز کنند. از آن گذشته اغلب قزاقهای ایرانی در این تاریخ، چنانکه دیدیم، بی پول و پوشاک و اسلحه (و عملاً بلا تکلیف) در حوالی قزوین و آق بابا می گشتند و اگر قرار می شد به سوی پایتخت حمله برند احتیاجات بدوی آنها از حیث اسلحه و پول و خوراک و پوشاک می بایست قبلاً تأمین گردد و در اوضاع و احوال آن زمان فقط انگلیسی ها قادر به تأمین این احتیاجات بودند. حل بیشتر این مسائل در مرحله آخر بر می گشت روی روابطی که افسران لشکر قزاق با نفرات خود داشتند، مخصوصاً روی روابط فرماندهان ارشد اردو با سر فرماندهی آتی کودتا و روابط خود این سر فرمانده با فرمانده ارشد قوای انگلیس در ایران (ثنزال آیرن ساید). تحقیقات دقیق و محرمانه سرهنگ هانری اسمایس (مشاور آیرن ساید و مربی انگلیسی لشکر قزاق ایران) که از یکی دو ماه قبل شروع شده بود بیشتر برای روشن کردن جواب همین سئوالها و کشف این نکته مهم بود که ما موریتی چنین خطیر، یعنی پیشدستی در گرفتن

تهران را پیش از آنکه کمونیست‌ها به این مقصود برسند، به عهده کدام فرمانده ارشد ایرانی که مورد اطمینان و احترام نقرات خود باشد می‌توان واگذار کرد. در این تاریخ لااقل اسم چهار فرمانده نظامی، و یک شخصیت سیاسی، که مرد اول کودتا می‌بایست از میان آنها برگزیده شود در مد نظرها بود. کاندیدهای پنجگانه عبارت بودند از:

- ۱ - امیر تومان محمد خان امیر موثق (تیمسار سپهبد محمد نجوان) - افسر قزاق
- ۲ - امیر تومان عبدالله خان (امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب) - افسر قزاق
- ۳ - میر پنج رضا خان سواد کوهی (اعلی حضرت شاهنشاه فقید) - افسر قزاق
- ۴ - مازور فضل‌الله خان بصیر دیوان (تیمسار سپهبد فضل‌الله زاهدی) - افسر ژاندارمری (از لحاظ رتبه نظامی امیر موثق و امیر طهماسب هر دو از سرتیپ رضاخان ارشدتر بودند)
- ۵ - نصرت الدوله فیروز میرزا فیروز (به کمک یک دستیار نظامی که احتمالاً یکی از برادرانش سالار لشکر (عباس میرزا) یا سرتیپ محمد حسین میرزا فیروز به این سمت انتخاب می‌شد).

ولی هر کدام از این پنج نفر که انتخاب می‌شدند در مرحله آخر جز با جلب رضایت مقامات نظامی انگلیس که جاده تهران و قزوین را در دست داشتند، هیچ کاری نمی‌توانستند از پیش ببرند. (۱)

وضع فرمانده آتی کودتا در ایران آنروز، در قریه محصور آق بابا، کم و بیش به وضع لنین در سوئیس شباهت داشت. او (لنین) برای رسیدن به پترزبورگ ناچار بود از داخل قلمرو ارضی آلمان بگذرد در حالی که تحصیل اجازه عبور از آلمانها لازمه اش کنار آمدن با اولیای نظامی آن کشور و پذیرفتن قسمتی از شرایط و پیشنهادهای ستاد ارتش آلمان بود. فرمانده آتی نیروی کودتای ایران هم (هر که می‌خواست باشد) چاره‌ای جز این نداشت که فکر انگلیسی‌ها را قبلاً از این دو حیث راحت کند:

۱ - پس از اینکه نقراتش را به کمک انگلیسی‌ها مسلح و اجازه حمله به تهران را دریافت کرد، خود سربازان انگلیسی را از پشت سر مورد حمله قرار ندهد.

۲ - پس از ورود به تهران، از برانداختن رژیم سلطنتی که باعث پیدایش هرج و مرج و افتادن تدریجی زمام امور کشور بدست کمونیست‌ها می‌شد خود داری کند.

همه این مسائل در مرحله آخر برمی‌گشت روی شخصیت و اعتبار قول فرمانده آتی کودتا و برای او هم، در اوضاع و احوالی که شرح داده شد، راه دیگری موجود نبود جز کنار آمدن با فرمانده قوای نظامی انگلیس در قزوین و استفاده از امکانات و تجهیزات آنی که فقط او می‌توانست در اختیار قزاقان ایرانی بگذارد. سرتیپ رضاخان، با همت و رئالیسم سیاسی که داشت، از عهده انجام این منظور به خوبی برآمد و برای فرماندهی نیروی

۱ - استاد ملك الشمرء بهار قصیده مشهوری در این زمینه دارد که در آن روی سخنش با شاهنشاه فقید است و موفقیت او را در شکست دادن سایر کاندیدهای کودتا تلویحاً تبریک می‌گوید:

نسخه این فال که در دست تست	در کف بسیار کسان بد نخست
هیچ کس آن نسخه نیارست خواند	ور قدری خواند نیارست راند
تو همه را خواندی و پرداختی	کسار به آئین خرد ساختی ...

کودتا برگزیده شد ( دلیل عمده موفقیتش را در شماره آتی اینجا شرح خواهیم داد ) ولی چنانکه خودش نیز به حق اشاره کرده است پس از رسیدن به مسند قدرت فقط در فکر منافع ایران بود و بس و هر جا که این منافع اقتضا می کرد به حرف هیچ قدرتی - چه انگلیس و چه روس - گوش نمی داد . برای رد پندار کسانی که جز این فکر بی کنند اسناد و مدارک بیشمار در دست است ولی میان آنها سخن پراکنی مشهور رادیو بریتانیا که قریب دوام و نیم پس از استعفای شاهنشاه فقید از سلطنت از برنامه فارسی رادیو لندن پخش شد شاید از همه گویاتر و مستندتر باشد . روی سخن گوینده در این سخن پراکنی با ملت ایران است :

... ما همیشه می خواستیم که نظم و اقتدار و امنیت در کشور شما برقرار شود و ملت ایران در شاهرآ سعاد و ترقی پیش برود . تمام تقویت و مساعدت ما از رضا شاه پهلوی سرش همین بود که او انجام این هدفها را برنامه کار و سر لوحه اقدامات خود قرار داده بود و باید انصاف داد که در آن چند سال اول زمامداری خود به اصلاح امور کشور پرداخت و اصلاحاتی که برای ترقی و پیشرفت میهن لازم بود به عمل آورد . ما از این امر راضی بودیم و گمان می کنیم ایرانیهای میهن پرست نیز راضی بودند لیکن متأسفانه آن پادشاه به مرور زمان هر چه قدرتش بیشتر شد به همان نسبت از راه صحیح بیشتر منحرف شد و به کار های بیقاعده دست زد و ملت ایران ناراضی شد و گمان نکنید که ما از اعمال او راضی بودیم ولی چه می توانستیم بکنیم ؟ دشمنان ما به شما التقاء شبهه کرده اند که رضا شاه را ما اراده می کردیم و هر چه او می کرد به دستور ما بود . ولی چنین نبود . او به حرف کسی گوش نمی داد . و اگر در زمان صلح می خواستیم از عملیات او جلوگیری کنیم می بایست متوسل به زور بشویم ، قوامی نظامی به کشورتان بفرستیم ، و خلاصه کشورتان را اشغال و درکارهای داخلی تان مداخله کنیم و این به مصلحت ما نبود . برخلاف سیاست ما بود . لذا از این کار خود داری کردیم تا اینکه جنگ شروع شد و دیدیم که باز شیطنت آلمان نازی و غفلت رضا شاه منافع حیاتی ما را به خطر می اندازد . این بود که بر خلاف میل خود ناچار به اقدام اخیر ( اشغال نظامی ایران ) شدیم ولی البته این اشغال موقتی است . خودتان آگاه هستید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم - جنگی که می خواهد حیات و موجودیت ما را از بین ببرد . لذا مجبوریم تا جان داریم در راه شکست دادن دشمن بکوشیم . اما درعین حال به شما اطمینان می دهیم که به محض خاتمه جنگ قوای انگلستان ایران را تخلیه خواهد کرد و شما آزاد خواهید بود که امور کشور خود را به هر نحوی که خواستید اداره کنید... .

این مطالب را رادیوی لندن در برنامه فارسی خود - در چهاردهم آبان ۱۳۲۰ - به شکل یک سخنرانی رسمی پخش کرد و اداره اطلاعات سفارت انگلیس در تهران بمداً متن همین سخنرانی را در تهران چاپ و میان مطبوعات و ارباب قلم تکثیر کرد . بنابراین مطالب آن از هر حیث جنبه رسمی دارد .

**ادامه دارد**